

درباره تلاش "جمهوری" اسلامی برای گشایش رابطه با دولت آمریکا

تقی روزبه t.roozbeh@freenet.de

بنظر می رسد جمهوری اسلامی ناچار شده است جام زهر تازه ای را بنوشد. اما آیا این بار هم جمهوری اسلامی خواهد توانست بانوشیدن جام زهر به حیات خود ادامه دهد؟

حکومت اسلامی، در نوشیدن جام زهر در آخرین دقایق یی تجربه نیست. و درموارد مهمی هم با استفاده از همین شم خود، توانسته است به حیات آکنده از بحران و دوگانگی خود ادامه دهد. البته برخورداری از شم فوق ماکیاولیستی، درنظام ولایت فقیه تصادفی نیست. در واقع تئوری ولایت فقیه در کنه خود برپایه تقدم مطلق مصلحت نظام حتی اگر این مصلحت درگرو توقف (موقت) احکام دین باشد، شالوده ریزی شده است. و این باصطلاح فقه پویا طی مدتی بیش از دودهه برای نظامی که بنیادا به عصر سپری شده ای تعلق دارد و تحت شرایط خود ویژه ای بعنوان یک جهش قهقرائی پا به عرصه وجود گذاشته، بعنوان مکانیسم سازگاری و بقاء در برابر تغییرات زیست محیطی عمل می کرده است. برپایه همین تئوری بود که خمینی وقتی در پاریس بود ولو بصورت دست و پاشکسته از حقوق بشر و آزادی بیان و عقیده و آزادی پوشش دم زد و در اوایل انقلاب برای فراهم ساختن زمینه های تحکیم ولایت فقیه، حاضر شد با لیبرال های مذهبی ائتلاف کند و پیش از مرگ برای به اندازه کردن جامه ولی فقیه با قامت جانشین کوتوله پس از خود، قید مرجعیت را حذف کند، و بالأخره درجنگ عراق در آخرین دقایقی که خطر فروپاشی نظام می رفت جام زهر آتش بس را با میل تمام نوش جان نماید. حتی تصمیم به قتل عام زندانیان سیاسی هم بوقت پذیرش آتش بس، بر اساس همین منطق صورت گرفت. جانشینان وی نیز همین سیاست را پیش برده و بعنوان مثال وقتی مصلحت نظام حکم کرد، علی رغم مخالفت شدید خمینی در وصیت نامه اش نسبت به از سرگیری رابطه با عربستان سعودی، مبادرت به رابطه آنهم در سطح دوستانه نمودند.

در شرایط کنونی نیز نظام حاکم با استناد به همین غریزه بقاء، وقتی تهدیدات دولت آمریکا را جدی یافته است، چوب بغل مبارزه ضداستکباری و ضد آمریکائی را درگوشه ای نهاده و برآن است تا باگشودن باب مذاکره و رابطه با آمریکا خطر را دفع نماید.

آیا این بارهم جمهوری اسلامی با فرصت شناسی غریزی خود، زمان مناسبی را برای نوشیدن نوشدارو که خمینی جام زهرش می نامید، انتخاب کرده است؟ یا همانگونه که در اساطیر ایران باستان آمده است حکم نوشداروی پس از مرگ سهراب را دارد؟

برای یافتن پاسخ سنجیده و غیر شعاری به سئوال فوق باید چند مؤلفه مهم را که نهایتا میزان انعطاف پذیری و میزان توانائی ها و ناتوانائی های رژیم را دراین زمینه رقم می زنند، مورد توجه قرار داد:

1- شرایط عمومی زیست محیطی که به جمهوری اسلامی بعنوان یک نظام نابهنگام امکان مانور و نفس کشیدن در اواخر قرن بیستم و اوائل قرن بیست و یکم را می داد، به طور ریشه ای دگرگون شده است. این عوامل در اساسی ترین وجوه خود شامل فاکتورهای زیر بوده است:

در وجه داخلی:

الف- وجود یک جنبش پوپولیستی-مذهبی "ضد امپریالیستی" که بهنگام نیاز، بسیج توده وار آن از مهم ترین فاکتور های تأمین قدرت حاکمیت بود. اکنون از این جنبش پوپولیستی که در جستجوی مطالبات خود دچار سراب استکبار ستیزی خانه

خراب کن نظام اسلامی گردید و درشن های صحاری فرونشست، چیزی که بدرد نظام به خورد باقی نمانده است. جناح حاکم دربهترین حالت خود بیش از 5 درصد پایگاه نفوذ ندارد. و جناح اصلاح طلب نیز که درچند سال گذشته مشروعیت رژیم را تأمین می کرده است، حالا خود نیز به سرنوشت جناح دیگر دچار شده و نفوذی درهمان حد 4 تا 5 درصد را دارد.

ب- آن انسجام نسبی پیشین در میان بالائی ها نیز مدت هاست که با توجه به شکاف های گسترده کنونی- شکافی که اصلاح طلبان آنرا تحت عنوان حاکمیت دوگانه و کارکردی و یا بخش انتخابی و انتصابی فرموله اش می کنند- دیگر وجود خارجی ندارد.

در وجه بین المللی:

جهان دوقطبی دوره موسوم به جنگ سرد و توازن قوای بین المللی برخاسته از آن، با فروپاشی اردوگاه شوروی سابق بالکل دگرگون شده است و جای آن را جهانی با یکه تازی بلامنازع تنها ابرقدرت باقی مانده گرفته است.

اکنون دولت آمریکا بعنوان پیش غذا نقدا سه مطالبه را دربرابر جمهوری اسلامی نهاده است. نخست، متوقف ساختن و برچیدن فعالیت ها و تأسیسات مربوط به تهیه انرژی اتمی. یعنی تلاشی که جمهوری اسلامی، بشیوه ای خزنده و اعلام نشده، آن را بعنوان یکی از عناصر استراتژی دفاعی و بازدارندگی خویش برگزیده است. این استراتژی بویژه پس از قرارگرفتن کشور ایران درمحور شر و با الهام از تسلیح پاکستان به سلاح اتمی و سرمشق قرار دادن رفتار کره شمالی در برابر دولت آمریکا در پیش گرفته شده است. دوم پذیرش صلح خاورمیانه به روایت دولت آمریکا و در همین رابطه قطع هرگونه حمایت از حزب اله لبنان و گروه های فلسطینی. دولت آمریکا درهمین رابطه دولت سوریه یعنی یکی از متحدین استراتژیکی رژیم ایران را تحت فشار سنگین قرارداده است. و بالأخره باید به خواست سوم یعنی عدم هرگونه مداخله در امور داخلی عراق اشاره کرد. کشوری که بلحاظ مرزهای مشترک طولانی و علائق مشترک فرهنگی-مذهبی و سرمایه گذاری سیاسی درازمدت، جمهوری اسلامی دارای نفوذ و علایق استراتژیکی فراوانی در آنجا است.

امروزه این دیگر راز فاش نشده ای نیست که درپس مطالبات فوق، برنامه قاطع دولت آمریکا برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی بعنوان نظامی بازمانده از دوران جنگ سرد و نا هم خوان با مقتضیات دوران یکه تازی امپراطوری آمریکا قرار دارد. اکنون دولت آمریکا مشغول تهیه برنامه بلند بالائی در مورد ایران و از جمله در حال تدارک عملی برای برپائی یک اپوزیسیون مطلوب طبع خود و طرح خلع سلاح ایران در سازمان ملل با هدف هم وار ساختن راه برکناری حکومت اسلامی است. اگر هرآینه براین عامل فاکتورهایی چون خشکیده شدن پایگاه "مردمی" رژیم و شکاف های درونی حکومت، باضافه دستاویزهایی را که رژیم درعرصه های مختلف برای گیر دادن دولت آمریکا فراهم می سازد، در نظر بگیریم، معلوم می شود که بعید است دولت آمریکا فرصت بدست آمده برای رسیدن به منافع خود را نادیده بگیرد.

2- درجه انعطاف پذیری نظام حاکم:

نگاهی به عملکرد رژیم اسلامی درطی دو دهه نشان می دهددرجه انعطاف ها، هم واره چنان بوده که تعادل جمهوری اسلامی را بهم نزنند. از این رو انعطاف ها هم واره از چنان ماهیتی و سطحی برخوردار شده است که هویت وجودی و واپسگرایانه نظام دچار کاستی نگردد. حتی زمانی که ناگزیر از نوشیدن جام زهر و یک عقب نشینی مهم درعرصه ای شده است، برای آن که تعادل کلیش بهم نخورد و دیگران از خلأ بوجود آمده سود نجویند، مبادرت به سرکوب و بستن منافذ ممکن پیشروی کرده است. کشتار ددمنشانه زندانیان سیاسی سال 67، بهنگام نوشیدن جام زهر پذیرش آتش بس با دولت عراق نمونه بارزی از این گونه موارد است. در پی ماجرای دوم خرداد نیز که جناح حاکم متحمل عقب نشینی معینی در برابر رقیب حکومتی خود گردید، برای بازداشتن مردم از حرکت رو بجلو، برنامه های سرکوب گرانه بی شمار و ممتدی را دردستور کار خود قرار داد که توسل به حذف فیزیکی مخالفان و ازجمله مبادرت به

جنایت ضد بشری قتل های زنجیره ای از موارد بارز آن است. در شرایط کنونی نیز که نوشیدن جام زهر و یک عقب نشینی آشکار لاف در عرصه های معینی اجتناب ناپذیر شده است، جناح حاکم مجموعه ای از اقدامات گوناگون را برای حفظ تعادل خود بعمل می آورد که بطور خلاصه بقرار زیر است:

الف- تشدید دامنه سرکوب. سرکوب و تشدید آن البته هم واره وجود داشته است. اما وقتی رژیم در شرایط محاصره نظامی و برخلاف عقل سلیم، سرکوب شهروندان خود را تشدید می کند، این اقدام جز با قبول فرضیه ترکیب گشایش به بیرون با انسداد بیشتر درون، با هدف حفظ تعادل کلی نظام قابل توضیح نیست.

ب- عملکرد جناح حاکم فقط بر سرکوب شهروندان استوار نیست بلکه در همان زمان جناح دیگر را نیز تحت فشار بیشتری قرار داده و تلاش فراوانی را بکار می گیرد که ابتکار و مدیریت حل بحران در مناسبات با خارج را مستقیماً خود بعهده بگیرد. در این زمینه شعار جناح حاکم این است: سازش مصلحت آمیز آری. اما فقط بدست خودما! در این زمینه چنان که می دانیم بارها تماس های متعدد و نافرمان پشت پرده و عمدتاً ازسوی عناصر وابسته به رفسنجانی صورت گرفته است. در پی منفعل کردن دولت خاتمی در زمینه گشایش مناسبات با دولت آمریکا در طی چند سال گذشته به توسط جناح حاکم، سرانجام رفسنجانی با توافق ضمنی بخش مهمی از جناح حاکم ابتکار اعلام مجاز بودن رابطه با آمریکا را بدست گرفت. رفسنجانی در مصاحبه خود با نشریه راهبرد تلاش وسیعی را بکار برده است تا توجیه های لازم را برای برون رفت از مخمصه ای که جناح حاکم و شخص خامنه ای در گشایش رابطه با دولت آمریکا با آن مواجه شده است فراهم نماید. اگر در نظر بگیریم در وضعیتی که که رهبری خود را هم واره بعنوان پرچمدار و نماد مبارزه با استکبار جهانی مطرح ساخته است و در همین رابطه بارها رقبا و مخالفین خود را بعنوان نزدیکی به آمریکا، ذلیل و تسلیم پذیر و بی غیرت خوانده و چه بسا به درفش و زندان محکومشان ساخته است و در همان حال رهبری بعنوان مسئول و تصمیم گیر اصلی و نهائی سیاست های خارجی بطور اعم و در مورد رابطه با آمریکا بطور اخص معرفی شده است، آن گاه به پیچیدگی این معضل و اهمیت نیاز به توجیه پذیر ساختن آن پی می بریم. خمینی البته هم اقتدار و هم گاهی شهامت بعهده گرفتن مسئولیت خطا را داشت. اما خامنه ای، بنا بدلائل قابل فهمی گشودن گره این کلاف سردرگم را بعهده رفسنجانی نهاده است. و رفسنجانی نیز درکمال شگفتی و برخلاف ادعاهای تائید کننده دست اندرکاران رژیم، اعلام کرده است که اولاً این مسأله یک مسأله سیاسی موردی و یک امر عملی است و ربطی هم به سیاست های کلان و کلی نظام و یا مسائل ارزشی نداشته و در نتیجه وزارت خارجه یا مجمع تشخیص مصلحت را محل آن عنوان نموده است. ثانیاً با فکندن این مشکل به دوش کارگزاران نظام، علت حل نشدن این گره تا لحظه کنونی را ناکفایتی و بی تجربگی دست اندرکاران وزارت خارجه عنوان کرده است! دلائل فوق البته بقدر کافی مضحک هستند. اما تنها دلائلی هستند که رفسنجانی می توانسته است برای توجیهات و فرافکنی خود و جناح حاکم به بافد. عدم یافتن دلائل موجه تر، بیش از هر چیز بیانگر شدت استیصالی است که رژیم در آن قرار گرفته است. در حال اتخاذ این موضع همان گونه که محسن امین زاده یکی از معاونان وزارت امور خارجه اعلام کرده است، محصول توافق در میان بخش مهمی از هیئت حاکمه نسبت به رابطه با آمریکا است که اخیراً نیز توسط شخص وزیر امور خارجه با لحنی بالکل متفاوت با گذشته و عاری از شرط و شروط پیشین اعلام گردید.

اینکه این اقدام با پاسخ مثبت دولت آمریکا مواجه شود و بتواند جلوی فشارهای رو بافایش دولت آمریکا را بگیرد حتی در میان خود دست اندرکاران رژیم نیز با تردید هم راه است. چنان که همان معاون وزارت خارجه در گفتگوی خود اضافه می کند که اگر این سیاست بعنوان عامل بازدارنده موثر واقع نشود، فایده این کار حداقل برای کاستن از بهانه های دولت آمریکا مفید است.

و البته همان گونه که اشاره شد، واقعیت هم همین است که امروزه با توجه به تغییر کیفی درهرسه عرصه یعنی سقوط پایگاه مردمی رژیم، کاهش انسجام

حکومتی و تغییر شرایط جهان دوقطبی، اوضاع زیست محیطی نظام اسلامی دچار تغییرات کیفی شده است. و در این شرایط مانورهای سطحی، از آن دست که ماهیت سیاست های نظام اسلامی را دست نخورده نگهدارد، باتوجه به آسیب پذیری نظام حاکم بر ایران و دامنه توقعات دولت آمریکا از سوی این دولت پذیرفته نیست. بنابراین اگر مانورهای تا دیروز نهایتاً در خدمت حفظ هویت وجودی و مصلحت نظام و لاجرم تهیه فرجه بقاء صورت می گرفت، تغییرات موردنیاز دوره فعلی، چه از درون توسط مردم برای دست یابی به مطالبات انباشته شده خود و چه از بیرون توسط اشتهای سیری ناپذیر امپراطوری مهارگریخته آمریکا، دقیقاً هسته و جوهر وجودی نظام کنونی را نشانه رفته است. هم زمانی و درهم تنیدگی بحران وابسته به عوامل درون و بیرون کشوری بطوری است، که بطور دل بخواه و مکانیکی نمی توان این دو را از یکدیگر جدا کرد و دو سیاست متضاد گشایش به بیرون و سرکوب و انسداد در درون را بطور هم زمان در پیش گرفت و انتظار موفقیت هم داشت. مسأله امروز نظام اسلامی بعنوان یک رژیم نابهنگام، به هنگام شدن آنست. اما باید بلافاصله اضافه کرد، بهنگام شدن الزاما به معنای تسلیم مردم ایران به روایت دولت آمریکا در این باب و تسلیم شدن در برابر امواج توفنده نئولیبرالیسم نیست. تا آنجاکه به مطالبات مردم برمی گردد، این بهنگام شدن تنها می تواند در راستای جدائی دین از دولت، برقراری یک جمهوری واقعا دموکراتیک که در آن خود مردم نقش آفرینان اصلی باشند، آزادی و عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت نه فقط در برابر استبداد مذهبی حاکم بر کشور، بلکه هم چنین در برابر دیکتاتوری و یکه تازی بازار تحت کنترل شرکتهای فراملیتی. بازاری که در آن حقوق انسان ها حتی پیشیزی هم ارزش ندارد، صورت بگیرد. بی تردید خروج از جهنم جمهوری اسلامی بدون فروغلطیدن به جهنم مناسبات نئولیبرالیستی-نئوکلیالیستی، مهم ترین چالشی است که در برابر کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان و خلق ها و روشنفکران آزادی خواه و عدالت طلب ایران قرار دارد.